



جسم اسلامی شهر

شهر و شهرسازی اسلامی در گفت و گو با دکتر حسن بلخاری

می‌داند: «جهان انسان شد و انسان جهانی».

چنین ایده و عقیده‌ای در پی کشف روابط دقیق زمین و آسمان، ماده و معنا و نیز قالب و محتوا و به تبع یافت صور زمینی معانی آسمانی است، کما اینکه در هنر و معماری سنتی، دایره به مربع (اصل تربیع) و کره به مکعب تبدیل می‌شود (کعبه). دایره نماد آسمان و کمال و مربع محصول دایره، نماد زمین، یعنی ثبات و استواری است. در این صورت اگر هندسه شهر به عنوان سکونتگاه زمینی، مماتل و هماهنگ با هندسه آسمانی بنیاد گیرد نه تنها مبین، بلکه مقوم هویت و ماهیت ساکن آن یعنی انسان است. روایتی از میر چا الباده سنت‌شناس بزرگ معاصر روایت صادقی بر اثبات این ادعا است: «قبیله ماتو گروسو از قوم بورورو کلبه‌هایشان را دایره وار، گرداگرد فضایی که اختصاصاً محل رقص‌های آیینی بود بنا می‌نهادند. دایره کلبه‌ها را دو محور: یکی شمالی- جنوبی و دیگری شرقی-غربی که از آن می‌گذشتند، به چهار بخش تقسیم می‌کردند. زندگانی اجتماعی و مذهبی قبیله بر اساس این نظام جهت‌یابی و تقسیم‌بندی اندام‌وار زمین، سازمان و سامان می‌یافت. اما مبشران پیرو طریقت قدیس فرانسوی «سالی» به نیت بهتر کردن شرایط زندگی بومیان برای آنان روستاهای جدید، در طول یک محور ساختند، بدین گونه که در هر سوی محور، دو رده کلبه مستطیل شکل در یک خط ردیف شده بود. سرخپوستان بوروروپی چون از کیهان‌شناسی و جامعه‌شناسی خاصشان که روستای سنتی و ساختار مستدیرشان، حاملان آن کیهان‌شناسی و جامعه‌شناسی بود، محروم مانده بودند به زودی هویتشان را از دست دادند و هر چه را که مبشران به آنان می‌گفتند باور کردند و سرانجام دیگر هیچ چیز را باور نکردند.»

این کلام تصویر شفاف و بسیار روشنی از ارتباط ارگانیک و کاملاً نظام‌مند فرم و معنا در جهان سنت است. جهانی که در آن، فرم معارض معنا و قالب مقابل محتوی نیست بلکه چنانکه اشاره کردیم فرم صورت ظاهر معنا، و قالب منزل محتوا است. مصداق این معنا را می‌توان کاملاً در آرای متفکران و هنرشناسان اسلامی یافت. مثلاً بورکهارت در کتاب *هنر/اسلامی زیباترین و بیان ساخت دو شهر عنجر (در لبنان) و بغداد (در عراق)* را با استناد به فرم‌های مستطیلی و هلالی‌وار نمایشگر دو گونه شیوهی زندگی و مهم‌تر دو شیوهی تصور افلاک می‌داند. او معتقد است شهر همواره تصویری است از کل جهان، و شکل آن نمایشگر شیوه توجیه آنان از جویشتن در نسبت با کل جهان است. پرفسور نجم الدین بمبات نیز در کتاب *شهر/اسلامی اعتقاد دارد اسلام برای شهرها مدل ارائه کرده است*. وی می‌گوید در شهر اسلامی فضا با پیچ و خم‌های محافظ شهر به شکل فرم‌های مدور حلزونی یا اسپیرال است. وی در تحلیل شهر فاس که ژاک برک آن را شهر و مدینه‌ای به معنای واقعی کلمه می‌داند آن را دارای تمامی خصوصیات تشکیل دهنده یک شهر در اسلام می‌داند. پلان این شهر که به صورت دایره متحدالمرکز است با مرکزیت مسجد و سپس مدرسه‌ها، کتابفروشی‌ها، محکمه‌ی قاضی آغاز و در اطراف شهر به سلاخ‌ها، دباغ‌ها و رنگرزان می‌رسد.

منظور از دنیای سنت کدام‌یک از تمدن‌های پیش از



از میان قائلان به مفهوم شهر و شهرسازی اسلامی، دکتر حسن بلخاری توجه خود را بیشتر معطوف به فرم فیزیکی شهر و پیوند موجود میان آن فرم و معنای موجود در باورهای دینی و آیینی نموده است؛ ارتباط و پیوندی که برآمده از باور به «تناظر» میان قالب و محتوی در اندیشه‌های عالم سنت است. ایشان علاوه بر ذکر موارد متعدد توجه به فرم در آیات و روایات، ردپای این توجه را در آثار فلسفی، حکمی و عرفانی ما پیگیری کرده و به شرح آن‌ها پرداخته‌اند.

جناب عالی به عنوان یکی از قائلین به وجود هنر اسلامی شناخته می‌شوید. وجود هنر اسلامی در حوزه شهرسازی و معماری از نظر شما چگونه قابل تبیین است؟

این بحث یکی از مناقشه‌برانگیزترین مباحثی است که در حوزه معماری وجود دارد که البته خاص این حوزه نیست، بلکه ما در ساحت کلی هنر هم با این مناقشات روبرو هستیم، کسانی هستند که به کلی وجود «هنر اسلامی» را انکار می‌کنند و بعضی نیز در ماهیت آن مناقشه می‌کنند که من در بعضی آثارم تفصیلاً به آن‌ها اشاره کرده‌ام؛ ولی متأسفانه فعالیت مدافعان هنر اسلامی نسبت به کسانی که هنر اسلامی را نفی و نقض می‌کنند ضعیف‌تر است و هنوز یک نهضت عمیق فکری در جهت تبیین مبانی هنر و معماری و شهرسازی اسلامی شکل نگرفته است.

در حوزه شهرسازی هم، که در واقع همان «معماری شهر» است، کسانی اساساً مفهوم «شهر اسلامی» را قبول ندارند و استنادشان هم به این است که ما در هیچ بخش از آموزه‌های اسلامی با یک سری متون مشخص که دقیقاً روی این مسئله تمرکز کرده و مبانی آن را شرح داده باشد مواجه نیستیم؛ همچنین در طول تاریخ شهرسازی اسلامی در مواردی شاهدیم کاربرد و کارکرد فضای شهری مبنای ظهور یک شهر در سرزمین اسلامی بوده است و نه الزاماً اینکه یک شهر براساس آموزه‌های دینی -مغایا فرمی کیه دین ارائه می‌دهد و این فرم را در جهت تکامل انسانی و تحقق اهداف دین بسیار مؤثر می‌داند- به وجود آمده باشد. به عنوان مثال در کتاب *الکامل*، خلیفه دوم خطاب به سعد هنگام ساختن کوفه می‌گوید در ساختن به سنت عمل کن، لکن شرحی از این سنت نیست جز ساختن مسجد در مرکز اصلی شهر و پرهیز از تجمل و رفاه. که هر دو آموزه‌های معنوی‌اند و فی نفسه فرمی ارائه نمی‌دهند. من از همین نکته وارد نقد آرای مخالفان می‌شوم: یکی از ادله‌ی من در ظهور اندیشه‌ی شهر اسلامی بحث بسیار مهمی است که در جهان‌بینی سنتی وجود دارد و آن اینکه در جهان سنت بین فیزیک و متافیزیک مرز پررنگی وجود ندارد؛ یعنی در جهان سنت فیزیک با متافیزیک منطبق و یا لافلاً بسیار مرتبط است. انسان سنتی سعی می‌کند فرم فیزیکی حیاتش را -چه در چارچوب منزل و چه در چارچوب شهر- با انگاره‌ها و آموزه‌های آیینی‌اش منطبق کند. تفکری هم که مبین و توجیه‌گر این ارتباط است، اصل بنیادی «تناظر» است که روح تمام اندیشه‌های سنتی است؛ اندیشه‌ای که انسان را عالم صغیر و عالم را انسان کبیر

دنیای مدرن است؟

تقریباً این مسأله در تمامی جهان‌بینی‌های سنتی، اعم از تمدن‌های اینکاه‌ها، یونان، مصر (که تفکرش در اشکال هندسی مثلث و هرم متجلی است)، بین‌النهرین، ایران، هند (که مفهوم مندرله را می‌سازد، این معنا در شهرسازی هند ظهور ذاتی و عینی دارد و ما نمونه‌ی آن را در پورا‌نا‌ها که از کتب مقدس هند است می‌بینیم)، و در چین و ژاپن وجود دارد. یعنی اصل تریب مخصوص یک تمدن نیست، بلکه تمدن‌های مختلف به تواتر این معنا را نشان داده‌اند. چنانکه قبلاً اشاره کردیم.

حال که نقش آیین در ظهور فرم‌ها در معماری و شهرسازی را مشاهده می‌کنیم، بنابراین تعبیر «شهرسازی اسلامی» اصطلاح غریبی نیست. اگرچه من قبول دارم مکتب این شهرسازی و معماری تدوین نشده است، اما عدم تدوین این مکتب دال بر نفی آن نیست. اسلام دین سرآمد و کامل است، «الاسلام یعلو و لایعلی علیه» یا «الیوم اکملت لکم دینکم»، فلذا باید در این قلمرو براساس آن اصول شفاف‌ترین معانی را ارائه کرده و منطقاً نباید بی‌نظر باشد. تلاش بنده ظرف ۱۵-۱۰ سال گذشته هم تدوین مکتب هنری اسلام و کشف اصول نظری آن بوده است. مثلاً در باب رنگ در تمدن اسلامی بررسی‌هایی را انجام داده‌ام، چون ظهور حیرت‌انگیزی در هنر ما، مثلاً معماری و نگارگری، دارد. قطعاً این رنگ از یک آب‌شخور معنوی تغذیه شده است و اصل تناظر اینجا هم وجود دارد. مثلاً شیخ محمدکریم‌خان کرمانی از عرفای قرن ۱۳، نسبت نور و رنگ را چنین تبیین می‌کند که: «رنگ نور مجسم در عالم ماده، و نور رنگ مجرد در عالم معناست.» افراد دیگری چون نجم‌الدین کبری، نجم رازی، علاء‌الدوله سمنانی، ابن عربی، شیخ محمود شبستری و... هم نظراتی در این حوزه دارند که نگاه مقدس ما به رنگ را شکل می‌دهند.

دو نگاه

من مهم‌ترین ویژگی مکتب اصفهان را قدرت تألیف این مکتب در ارائه نظرات و ساختارهای فکری جدید می‌دانم. اتفاقی که در شهرسازی و معماری هم رخ داد



اگر بخواهیم به صورت مستقیم به آیات و روایات اشاره کنیم تا به ایراداتی که طرفداران مکتب تفکیک مطرح می‌کنند دچار نشویم آیا باز هم ادله به قدر کافی وجود دارد؟

خود من برای اینکه گرفتار این حوزه‌ی مناقشه‌برانگیز نشوم، استنادات اصلی‌ام به آموزه‌هایی است که به طور مستقیم از قرآن و سنت استخراج می‌شود. مثلاً قرآن در مواردی تأکیدات جدی روی رنگ‌های مثالی دارد، مثل «إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّظْرَيْنِ» یا اشاره به تلون و رنگارنگی در بهشت و تأکید بر سفید و سبز، و بازتاب آن در روایات کاملاً مثبت و متقنی که مثلاً اشاره به آفرینش هستی براساس چهار رنگ می‌کند که من در کتاب‌هایم به طور دقیق آن‌ها را ذکر کرده‌ام.

پس ما تکیه بر متون اصلی می‌کنیم تا هم گرفتار این دست مناقشات نشویم و هم سرچشمه‌های ناب را مبنای بررسی‌های خود قرار دهیم و هم در مقابل کسانی که ادعا می‌کنند ما «هنر مسلمانان» داریم و نه «هنر اسلامی» موضع بگیریم؛ چون وقتی کتاب یا سنت، اصلی را پایه‌گذاری می‌کند، این مسأله‌ی خود اسلام است و رویکرد نسبی مسلمین در سرزمین‌های مختلف نیست.

به عنوان مثال نقش هدایت‌گر امیرالمومنین (علیه‌السلام)

در هنر، از جمله معماری و شهرسازی مشهود است (برای مشاهده‌ی نقش ایشان در هنر می‌توان به کتاب گلستان هنر قاضی میراحمد منشی در قرن ۱۱ هجری و فتوت‌نامه‌ها رجوع کرد). می‌دانیم که حضرت در طول حکومت خلفای سه‌گانه هیچ‌گاه نظام حکومتی را از مشورت خود محروم نکردند، بر این اساس در روایات مذکور است که بنا به راهنمایی ایشان شهرهای اولیه اسلام ساخته می‌شدند و دستور ایشان این بود که ساخت شهر را از قلب آن یعنی مسجد شروع کنند و سپس به صورت دایره‌وار شهر را وسعت بخشند. پس از آن بود که شهرها بدین ترتیب فرم گرفتند. پس از مسجد به ترتیب مدارس علمی - به دلیل اهمیتی که علم در کنسار شریعت در اسلام دارد- و سپس بازار، حمام و منازل مسکونی دور مسجد قرار می‌گرفتند و این سنت شهرسازی اسلامی ما شد. ما شاهد فرم‌های مشابهی در تمام این بناها، اعم از مساجد، مدارس، بازارها و حمام‌ها هستیم. مثلاً اگر وارد مدرسه‌ی خان در شیراز - که برای تدریس ملاصدرا ساخته شد- بشوید، به دلیل وجود فرم‌هایی مثل مقرنس، ایوان، کاشی‌کاری، کتیبه و... انگار وارد مسجد شده‌اید.

علاوه بر نقش حضرت علی (علیه‌السلام) در بحث شهرسازی، قرآن هم روی مفهوم «مدینه» خیلی نظر دارد ولی نه الزاماً با کلمه‌ی مدینه، بلکه در قرآن قراء و قریه هم وجود دارد؛ اگرچه الان قریه به روستا اطلاق می‌شود ولی در قرآن این اصطلاح صرفاً به روستا اشاره ندارد، مثلاً در آیه‌ی «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» قراء اعم از شهر و روستاست؛ ولی در قرآن فرمی ارائه نشده است و اساساً کارکرد سنت همین گشودن لایه‌های مکنون آیات است. بنابراین ما فرم‌ها را از سنت استخراج می‌کنیم. مثلاً پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از مشاهده‌ی یک گنبد سفید در معراج‌شان صحبت می‌کنند.



هنگامی که حضرت امام رضا (علیه‌السلام) سفرشان از مدینه به طوس را آغاز می‌کنند، ری یکی از شهرهای بسیار مهم و آباد شیعی ایران بوده است و طراحان مسیر سفر ایشان، مسیر را طوری تنظیم می‌کنند که ایشان از ری عبور نکنند. یا مثلاً معماری شهر یزد و بناهایی مثل مسجد جامع آن که خیلی قبل از اصفهان است، ردپای این تفکر در آن مشاهده می‌شود، مثل کوچه‌های معروف به آشتی‌کنان آن که روابط انسانی برای طراح در شکل‌دهی به فضا از اهمیت بالایی برخوردار بوده است. یا در روستاهای سنتی ما، مثل قهی نزدیک اصفهان، در کنار مسجد جامع، چهارسوق و بازارمانندی ساخته می‌شد که کنار مغازه‌های آن سکوهایی وجود داشت که مردم روی آن‌ها می‌نشستند و با هم گپ و گفت علمی یا عرفی انجام می‌دادند و روستا طوری طراحی شده بود که برای رسیدن از یک منطقه به منطقه دیگر باید از این چهارسوق عبور می‌کردند. اصفهان متأثر از این سابقه تاریخی شروع به مکتب‌سازی و تدوین این میراث چندصدساله کرد. این مشابه همان کاری بود که مکتب اصفهان توسط

ملاصدرا در فلسفه انجام داد. او یک مبدع به تمام معنا نیست، بلکه یک مؤلف بسیار بزرگ است. او بر میراث گران‌قدر پیش از خود، اعم از مشایی، اشراقی، عرفان، کلام استدلالی، تفسیر و احادیث و روایات تکیه دارد و جمع این‌ها سبب شکل‌گیری حکمت متعالیه می‌شود. من مهم‌ترین ویژگی مکتب اصفهان را قدرت تألیف این مکتب در ارائه نظرات و ساختارهای فکری جدید می‌دانم. اتفاقی که در شهرسازی و معماری هم رخ داد.

جناب عالی در آثارتان به آراء فلاسفه هم در این حوزه اشاره کرده‌اید. آیا آن هم می‌تواند دلیلی بر شکل‌گیری شهرهای اسلامی باشد؟



رتال جامع علوم انسانی

پس برای ما گنبد یک فرم مثالی یا آرکی‌تایپ (Archetype) می‌شود و ما آن را در معماری مقدسمان استفاده می‌کنیم.

جایگاه مکتب اصفهان در شهرسازی اسلامی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

درست است که شهرسازی نوین اسلامی با مکتب اصفهان آغاز می‌شود اما باید دقت کرد که مکتب اصفهان سبب ظهور مکتب مدون شهرسازی در تمدن ایرانی-اسلامی شد، نه تکوین این مکتب؛ تکوین این مکتب بنا به تاریخ و روایات از زمان حضرت علی (علیه‌السلام) به بعد است و ما نمونه‌ی آن را در شهرهایی مثل سمرقند، بخارا، مشهد، طوس، نیشابور و ری که قدمت آن بسیار بیش از اصفهان است مشاهده می‌کنیم.

دو نگاه

حکمای ما برای شهر کالبد و نفسی قائل می‌شوند و می‌گویند قوه‌ی حاکمه شهر، همان‌قدر که برای سلامت نفس شهر تلاش می‌کند باید برای سلامت کالبد آن نیز تلاش کند. شهر یک موجود زنده است و باید ضوابطی در ساخت شهر رعایت شود تا سلامت روانی شهر تأمین شود

باشد تا سلامت انسان حفظ شود، باید ضوابطی در ساخت شهر نیز رعایت شود تا سلامت روانی شهر تأمین شود. بعضی از معماری‌های مدرن سبب گیجی انسان می‌شود. نمونه‌های آن بسیار است بعضاً سابقه تاریخی هم دارد مثلاً وقتی وارد معبد پانتئون در رم می‌شوید چون ارتفاع آن با قطرش برابر است و هیچ وجه مرجحی وجود ندارد و مشخص نیست که نگاه افقی وسعت پیدا کند یا نگاه عمودی، انسان گیج می‌شود. لذا قطعاً فرم شهر در میزان آرامش روانی، نقش اساسی دارد. به هر حال این‌سینا، غزالی، فارابی و اخوان‌الصفاء در مورد نسبت شهر و نفس و کالبد بحث کرده‌اند و به این نکته اشاره کرده‌اند که همه‌ی عواملی که باید برای سلامت نفس و روان رعایت شود، باید در ساخت شهر و رهبری شهر نیز رعایت شود تا شهر سالم داشته باشیم.

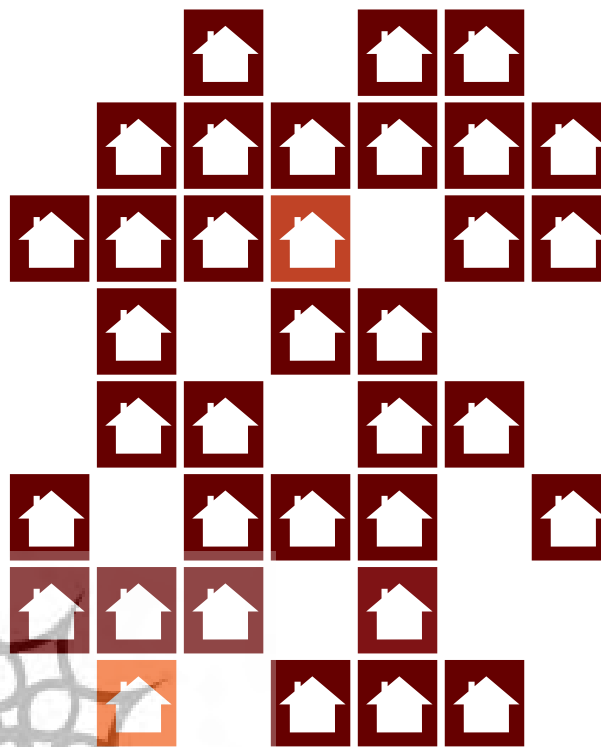
یعنی رابطه‌ی نظریات سیاسی و نظریات شهرسازی آنان هم اینجا شکل می‌گیرد؟

بله. ولی برخلاف یونان، مسلمین با یک ابداع، مدنیت سیاسی را به سلامت نفس هم مرتبط کرده‌اند؛ یعنی علاوه بر بحث مدینه‌ی فاضله و جایگاه حاکم، شهر را یک کالبد بزرگ و افراد را نفوس شهر دانسته‌اند.

پس علاوه بر کتاب و سنت، ما در حکمت اسلامی هم که قطعاً متأثر از کتاب و سنت است مطالب زیادی در زمینه‌ی شهرسازی و معماری داریم. درست است که آثار فلسفی و حکمی مادر برخی اسلوب‌های تدوینی و تبویبی خود یونانی است، اما ابداعات وسیعی در این قلمرو مبتنی بر کتاب و سنت وجود دارد. یعنی اگر ابن‌سینا به تعارضی میان یک اصل یونانی و اصل ایمانی برسد، شکی نیست که اصل ایمانی را ترجیح خواهد داد و نهایتاً برای حل این تعارض، اصل یونانی را به نفع اصل ایمانی تأویل خواهد کرد. ما شاهد شکل‌گیری گروهی میان این حکیمان و معماران و شهرسازان هستیم که میان نظر و عمل رابطه برقرار می‌کنند. مثلاً ابوالوفای بوزجانی کتابی به نام *المنازل فی مایحتاج الیه الصناع من اعمال الهندسه* دارد که در آن اصول هندسی‌ای که کارگران، بناها و صناعتگران برای کار به آن نیاز دارند را شرح می‌دهد. یعنی این آثار حد واسط اندیشه‌های تجربیدی و فرم‌های فیزیکی است. شاید همین نسبت میان حکیمان و صانعان (آهنگران، مسگران، بناها و...) عامل ظهور فنون‌نامه‌ها شده باشد.

شما در مطالعاتی که انجام داده‌اید به آرای فقهی هم در حوزه‌ی معماری و شهرسازی، که نظری جهت اجرای بهتر احکام الهی ارائه کرده باشد برخورداید؟

من ندیدم که فقهی روی این نکته تأکید کرده باشد و یا شخصی با رویکرد فقهی به این مسأله پرداخته باشد. هرچند در موارد متعدد مانند شکل حمام‌ها و وضوخانه‌ها که مرتبط با بحث طهارت است جای اظهار نظر فقهی در جهت تسهیل اجرای احکام وجود دارد، اما این امر صورت نگرفته است. شاید به دلیل اینکه حوزه‌ی فقه را محدود به اعمال می‌دیدند و شاید چون فلاسفه به این امر پرداختند آن‌ها خود را درگیر این مباحث نکردند.



من در حال نگارش مقاله‌ای در زمینه‌ی تبیین نسبتی میان کالبد، نفس و شهر هستم. بسیار جالب است که در نگاه حکما و فلاسفه‌ی ما به چنین رابطه‌ای توجه شده است. فارابی کتابی دارد به نام *فصول متزعه* که در آن از انطباق این سه سخن می‌گوید و مثلاً قوه‌ی عاقله‌ی نفس را با رئیس شهر منطبق می‌داند و می‌گوید اگر قوه‌ی عاقله باید دو ویژگی ذاتی، یکی تخیل بسیار قوی و دیگر استعداد فکری بالاتر داشته باشد، حاکم شهر نیز باید واجد این صفات باشد. بنا به وجود این صفات در حاکم شهر است که شهر از لحاظ روانی سالم بار می‌آید و اگر این طور نباشد هم فیزیکی شهر یعنی کالبد و فرم آن و هم متافیزیکی شهر یعنی روان آن نابود می‌شود.

ما در علم النفس اسلامی هم این بحث را داریم که انسان در تطبیق میان کالبد و نفس‌اش است که می‌تواند زندگی سعادت‌مندان‌ه‌ای داشته باشد؛ یعنی قوای باطنی نفس، مثل قوه‌ی عاقله، حافظه، تخیله و... بنا بر حاکمیتشان می‌توانند با تدبیر قوی، مجموعه روابط درونی و برونی انسان را تنظیم بکنند و هم کالبد انسان را سالم نگه دارند و هم روان و مجموعه رفتارهای او را. همچنین عدم حفظ سلامت بدن، سبب ناهنجاری‌هایی در روان او می‌شود. حکمای ما عین این بحث را در مورد شهر مطرح می‌کنند و برای شهر نیز کالبد و نفسی قائل می‌شوند و می‌گویند قوه‌ی حاکمه شهر، همان قدر که برای سلامت نفس شهر تلاش می‌کند باید برای سلامت کالبد آن نیز تلاش کند.

نتیجه‌ی این بحث این است که نباید از فرم‌های ناهنجار برای ساخت شهر استفاده کرد. شهر یک موجود زنده است و همان‌طور که در نسبت نفس و بدن انسان باید روابط ضابطه‌مند